

داستان مسلمان شدن یوسف استس

[کشیش نصرانی سابق]

تهیه و نگارش:

سید جمال الدین هروی

برگرفته از سایت تنویر

فهرست مطالب

2	فهرست مطالب
3	مقدمه
6	داستان اسلام آوردن یوسف استیس از زبان خودشان
8	آغاز مطالعه گسترده
8	انتخاب موسیقی دینی به حیث رشته تحصیلی
9	احساس نا آرامی
10	مشکل لاینحل
10	باور نکردنی است!
11	دیدار با یک مسلمان
12	آغاز گفتگو
13	دوستی و تأثیر پذیری
14	یک واقعه
17	اختلاف اناجیل
17	طرح یک سوال، قرآن واحد!
18	نماز بدون موسیقی!
18	کشیش را نشناختم!
20	بار الها! هدایتم کن
20	اسلام، دین زیبایی ها
24	سخن اخیر

مقدمه

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده وعلى آله وصحبه أجمعين. ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^(۱) [القصص: 56]

مبارزه و کشمکش بین حق و باطل از ازل جاریست و تا ابد ادامه دارد. مذاهب، فرقه‌ها و گروه‌های مختلفی با اغراض و اهداف متفاوت همیشه کوشیده‌اند تا به هر نوع ممکن در مقابل مذهب حق قد علم نموده و نور آن را خاموش سازند. و بعد از اینکه دین مقدس اسلام ظهور کرد، باطل پرستان و کجروان سعی نمودند هر طوری که شده جلو گسترش این دین را بگیرند. یهودیان از همان ابتدا (گرچه خود یارای مقابله نداشتند) با نفاق و دو رنگی همیشه دشمنان اسلام را یاری رسانده‌اند و یا خود نیز تا آنجای که توان داشتند وارد میدان شدند.

جهان مسیحیت که یکی از بزرگترین ادیان عالم است نیز در سالهای نخست دعوت اسلامی دست به کار شده، وفدی از علما و کشیش‌های نجران را جهت مناظره و بحث علمی به مدینه منوره فرستادند. و از آن پس برخوردهای عسکری و نظامی بین مسیحیان و مسلمانان ادامه داشته تا اینکه در زمان عمر فاروق رضی الله عنه مسلمانان ضربه‌ی کاری را بر جهان مسیحیت وارد نموده، امپراطوری آنان را شکست فاحش دادند و همین طور در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز در هر میدان ذلت و خواری نصیب مسیحیان بوده است.

1- «در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند، و او به راه‌یافتگان داناتر است».

خلفای مجاهد عثمانی نیز از خود تقصیر نشان ندادند، بارها تا قلب اروپا پیش رفتند و با دشمن در خانه‌ی خودش پیکارها نمودند تا اینکه سلطان محمد فاتح رحمه الله قسطنطنیه را فتح نموده و ضمیمه امپراطوری قوی اسلامی نمود.

جنگهای صلیبی نیز تداوم همین کشمکش بوده و جهان مسیحیت اقدام به انتقامجویی از مسلمانها نمود اما ابر مرد مسلمان صلاح الدین ایوبی آنها را درهم شکسته، مجد و عظمت اسلام را برای همه به نمایش گذاشت. در مقابل مسیحیها و صلیبیان نیز از کوشش باز نایستاده حکومت اسلامی را در اندلس (هسپانیه) از بین برده و بزرگترین مراکز علمی جهان آنروز نظیر قرطبه، اشبیلیه و طلیطله را بطور فجیع ویران نموده و محکمه‌های تفتیش عقائد هزاران مسلمان را به بدترین وجه ممکن به قتل رساندند.

در این اواخر نیز مسیحیان - بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظام کمونیستی به برکت جهاد مردم مسلمان افغانستان - مسلمانان را تنها دشمن زنده خویش دانسته از هر فرصت مناسب استفاده می‌نمایند تا ضربه کاری را بر اسلام و مسلمین وارد نمایند.

هجوم عسکری ایالات متحده امریکا و متحدین اروپائی اش به افغانستان و عراق، دعم و مساعدت هزاران مؤسسه تبشیری و عیسوی در قاره افریقا و کشورهای فقیر آسیائی تداوم همین کشمکش و مبارزه است.

اما غافل از اینکه ﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: 8] «می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا - گر چه کافران را ناخوش افتد - نور خود را کامل خواهد گردانید».

نور خدا به این آسانی خاموش شدنی نیست... همه روزه در اخبارها و سایت‌های اینترنتی خبر مسلمان شدن عدّه زیادی از مسیحیان و بخصوص علما و کشیش‌های آنها را در داخل امریکا و اروپا می‌خوانیم.

یکی از اشخاصی که خداوند متعال به او رحم و کرم خاص نموده، جناب شیخ یوسف استیس می‌باشد، او داعی مسلمانی است که در شهر اسکندریه (الکساندریا) در ایالت ورجینیا، نزدیک واشنگتن سکونت دارد. او اصلاً از ایالت تگزاس است، بیشتر وقت لباس عربی سفید رنگ پوشیده، شب و روز برای نشر و پخش دین اسلام در تلاش است و برای سربلندی آن از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند.

داستان اسلام آوردن یوسف استیس از زبان خودشان

من از ساکنین ایالت تگزاس بوده و خویش را برای نشر دعوت مسیحیت وقف نموده بودم.

ما از اسلام و هر چیز متعلق به آن نفرت شدید داشتیم و بیشتر مردم در غرب همینطور هستند.

برای ما گفته بودند که: مسلمانان به خدا ایمان ندارند، صندوق سیاهی را در صحرای عربستان مقدس می‌شمارند و روزانه پنج مرتبه زمین را می‌بوسند. و شنیده بودیم که مسلمانها تروریست هستند، طیاره ربائی میکنند و بت می‌پرستند و...

تعداد زیادی از مردم به شنیدن داستان مسلمان شدن یک کشیش و یا راهب مسیحی شوق وافر داشته و به طور خاص از من سوال می‌کنند که چطور مسلمان شده‌ام، و از آن جمله یکی از داکتران مسیحی از طریق ای میل از من سوال نمود که چرا؟ و چگونه مسیحیت را ترک کرده و دین اسلام را قبول نمودی؟!

من جوابی را که به آن طبیب مسیحی نوشته ام در این جا برای شما خوانندگان گرامی نیز می‌نویسم و از همه کسانی که این واقعه را خوانده و به آن اهمیت می‌دهند تشکر و قدردانی می‌کنم.

اسم من یوسف استیس است، من ریاست عمومی «اتحادیه‌های دینی مسلمانان»^(۱) امریکا را به عهده دارم که در واشنگتن فعالیت می‌کند و بخاطر وظیفه‌ای که دارم به

نقاط مختلف دنیا سفر می‌کنم تا پیغام حضرت مسیح را که در قرآن ذکر شده است برای همه جهانیان برسانم.

و همچنین ما به اجرای گفتگوی دینی با بقیه ادیان می‌پردازیم، به نظریات آنها به خوبی گوش فرا داده و عقاید و افکار خویش را با استفاده از وسایل که در دسترس ما است برای همه می‌رسانیم. بیشتر کار ما در ضمن مؤسسه‌های حکومتی و یا شخصی، در ارتش، پوهنتونها (دانشگاه‌ها) و زندانها می‌باشد.

هدف اول ما رساندن پیغام اسلام و آموزش دادن آن برای عامه‌ی مردم است و اینکه به آنها بفهمانیم که مسلمانها چه کسانی هستند و اسلام واقعی چیست؟ با وجود اینکه روز به روز بر عدد مسلمانها افزوده شده و اسلام کم کم با مسیحیت (بزرگترین دین بر روی زمین) مساوی می‌شود باز هم تعداد زیادی از کسانی که ادعای مسلمانی می‌کنند، اسلام را به طور صحیح نشناخته و نمی‌توانند که نمایندگان واقعی این دین مقدس باشند.

من در یک خانواده مسیحی ملتزم به دین در غرب وسط امریکا متولد شدم، اجداد من از اولین کسانی هستند که درین منطقه مسکن گرفته، کلیساها و مدارس زیادی را در آنجا تأسیس نمودند.

ما از سال 1949م در هیوستن (ایالت تکزاس) مقیم شدیم و من آنگاه در مرحله ابتدائی درس میخواندم.

در سن دوازده سالگی در سادینا (تگزاس) من را «غسل تعمید»^(۱) دادند، و قبل از اینکه به سن بلوغ برسم از کلیساها و معابد مسیحی زیادی دیدن نمودم تا از نقطه نظرها و معتقدات آنها نیز اطلاع حاصل نمایم؛ بطور مثال به کلیساهای پروتستانها (که مؤسس آن جان وزلی است) رفته و با اعضای کلیسای پروتستانی ناصریه، کلیسای مسیح، کلیسای رب، کلیسای رب المسیح و همچنین اعضای کلیسای انجیل کامل کاتولیکها^(۲) ملاقات نمودم.

آغاز مطالعه گسترده

و پس از آن درباره‌ی ادیان و مذاهب معروف شروع به تحقیق نمودم... در باره یهودیت، مذهب بودا، هندوئیسم، معتقدات ساکنین اصلی آمریکا و... اما اسلام تنها دینی بود که اصلاً در باره آن تحقیق و مطالعه ننمودم. شاید سوال کنید که چرا؟ بلی سوال منطقی است.

انتخاب موسیقی دینی به حیث رشته تحصیلی

1- در آئین مسیحیت برای اینکه طفل عضو کلیسای مسیحی باشد او را در مراسمی غسل می‌دهند و یا چند قطره آب بر سر او می‌ریزند و این عمل را Baptized و یا غسل تعمید می‌گویند، و هر آن شخصی که تازه مسیحی شود این غسل بر او اجباری است.

2- قابل یادآوری است که مسیحیان به سه فرقه‌ی کاتولیک، ارتدوکس و پروتستانت تقسیم می‌شوند، تفاوت آراء و اختلاف عقیده هر گروه با گروه دیگر مثل اختلاف یک دین با دین دیگری می‌باشد.

با مرور زمان به انواع مختلف موسیقی و به طور خاص موسیقی جوسبیک^(۱) علاقمند شدم؛ چرا که افراد خانواده‌ام متدین بوده و موسیقی را دوست داشتند و من هم با شوق وافر به آموختن موسیقی پرداختم که بعد از دو سال به رتبه کشیش (عالم نصرانی) در نزد کلیساهای که با آن مرتبط بودم نائل شدم.

در سال 1960م شروع به استخدام کلیدهای موسیقی نمودم و در سال 1963م مالک چند استادیوی موسیقی در «لوریل» و «ماری لاند» شدم که آنها را استادیوهای موسیقی استیس نامگذاری نمودم.

احساس نا آرامی

در طول سی سال گذشته من و پدرم در میدان تجارت نیز پیشرفت‌های چشمگیری نمودیم بطوریکه نمایشگاه‌های بزرگ پیانو و اورگن در تگزاس، اوکلاهما و فلوریدا برگزار می‌نمودیم که از این راه میلیونها دالر امریکائی ربح بردیم اما هیچگاه سکون و آرامش نفسی نداشتیم، سوالهای زیادی ذهنم را پریشان ساخته بود...

چرا پروردگار من را آفریده است؟ از من چی می‌خواهد که انجام دهم؟ یا اینکه اصلاً پروردگار کی هست؟ چرا ما به «گناه اصلی»^(۲) ایمان داریم؟ چرا فرزندان آدم مجبور باشند که گناه او را تحمل کنند و تا ابد مورد عقوبت و سرزنش قرار بگیرند؟! و...

1- از انواع موسیقی‌های دینی نزد نصارا.

مشکل لاینحل

اما از هر عالم مسیحی که این سوالها را بپرسی در جواب خواهد گفت که: بر تو لازم است که به این چیزها ایمان بیاوری و حقیقت این مسایل را هیچکس نمی فهمد.

از همه مهمتر مسئله «تثلیث» را ببینیم:

دنیای مسیحیت از حل این موضوع عاجز مانده است که چطور خدای واحد تبدیل به «اقانیم سه گانه»^(۱) می شود، و اینکه خدای قادر و توانا نمی تواند گناهان بشر را بیاورد، پس ناچار به انسانی تبدیل شده و به زمین فرود میاید و مثل انسانها زندگی می کند و بعد از آن همه ی گناهان انسانها را به دوش می کشد بدون اینکه فراموش نمایم که او پروردگار توانا و خالق آسمانها نیز هست!!

باور نکردنی است!

تا اینکه در یکی از روزها... در سال 1991م برای اولین بار بود که فهمیدم مسلمانها به تورات و انجیل نیز ایمان دارند، به عیسی مسیح علیه السلام نیز ایمان دارند و اینکه عیسی پیامبر خدا است، معجزه آسا تولد شده و پدر نداشته است، و عیسی به آسمانها رفته است!

تعجب نمودم که چگونه ممکن است که اینطور باشد! اول نمی توانستم این چیزها را باور کنم؛ چرا که من اکثر با کشیش ها و دعوتگران مسیحی نشست و برخاست داشته و آنها نسبت های بدی به اسلام می دادند تا جائیکه ما اصلاً دوست نداشتیم با مسلمانها همنشینی و مصاحبت نمایم.

1- یعنی الله، روح الامین و عیسی.

پدر من که در دهه هفتاد به حیث کشیش تعیین شده بود فعالیت‌های زیادی به نفع کلیسا داشت و مدارس زیادی را تمویل می‌کرد.

پدر و مادر من بیشترِ مبشرین و دعوتگران معروف مسیحیت و واعظ‌های که در تلویزیون برنامه‌های تبلیغی داشتند را می‌شناختند تا جائیکه آنها از «اورال روبرتز» دیدن نمودند و در ساخت برج عبادتی در شهر «تیولا» سهم گرفتند و از طرفداران سرسخت جیمی سواگرت، تامی و جیم بیکر، جیری فول ویل و جان‌هاگی بودند.

و همچنین پدر و مادر من کیست‌ها (نوارهای) مختلفی از سخنرانی‌ها و محاضره‌های مبشرین را در شفاخانه‌ها، منزل‌های متقاعد شدگان (باز نشسته‌ها) موسسه‌های نگهداری از بزرگسالان و غیره توزیع می‌نمودند.

دیدار با یک مسلمان

در اواخر سال 1991م پدر من با یکی از تاجران مصری شروع به تجارت نمود و از من خواست که با آن شخص ملاقات نمایم، من در قدم اول اهرام‌های مصر، مجسمه ابوالهول و رودخانه‌ی زیبا و داستانی نیل را تصوّر نمودم... پس از آن والدین گفت که او مسلمان است.

باورم نیامد، امکان ندارد! چیزهای را که درباره‌ی مسلمانها شنیده بودم برای پدرم بازگو نمودم که آنها دهشت‌افکن هستند، طیاره ربائی می‌کنند، انفجارات... با وجود همه اینها به پروردگار ایمان ندارند، زمین را روزانه پنج مرتبه می‌بوسند و صندوق سیاهی را در صحرای عربستان مقدّس می‌شمارند! و...

من نمی‌خواستم با این فرد مسلمان ملاقات داشته باشم اما پدرم خیلی اصرار نمود، و چون مجبور شدم این ملاقات را با چند شرط پذیرفتم.

موعد ملاقات روز یکشنبه بعد از نماز در کلیسا بود و من پس از نماز مثل همیشه کتاب مقدس در زیر بغل و صلیب در گردنم آویزان بود و بر سر کلاه مخصوصی داشتم که روی آن نوشته شده بود: «مسیح همانا پروردگار است».

همسر و هر دو دختر من نیز در این لحظات با من بودند و ما همه آماده ملاقات با یک مسلمان شده بودیم، و چون به شرکت تجارتی داخل شدم از پدرم سوال نمودم: مسلمان کجاست؟ او بطرف شخصی که مقابلش نشسته بود اشاره کرد، با خود گفتم: این شخص نمی تواند یک مسلمان باشد.

من فکر می کردم که شخص قوی هیکلی را خواهم دید که پیراهن بلند پوشیده، عمامه ی خیلی کلان بر سر دارد و ریش بلند او تا انتهای پیراهنش خواهد رسید و ابروهای او پیشانی اش را پوشیده خواهد داشت.

اما این شخص مسلمان مرد خیلی آرام، مهربان و مؤدب بود و ظاهری آراسته داشت، سلام و احترام خیلی گرمی نموده و با من مصافحه کرد، باورم نمی شد... باید این شخص را هرچه زودتر از گمراهی نجات بدهم، لذا پس از مقدمه خیلی کوتاهی از او سوال نمودم.

آغاز گفتگو

- آیا بوجود پروردگار ایمان داری؟
- بلی.
- خوب، آیا به آدم و حوا ایمان داری؟

- بلی.

- به ابراهیم چی؟ و اینکه برای رضای پروردگار تن به قربانی فرزند داد؟

- بلی.

- به موسی و معجزه‌هایش و اینکه دریا را شق نمود؟

- بلی.

چه خوب است، مسأله از آنچه که توقّع داشتم آسان‌تر است! داخل نمودنش در مسیحیت نیاز به جدّ و جهد چندانی ندارد و من برای این کار مناسب هستم. من افراد زیادی را به مسیحیت داخل نمودم، اما این یک کارنامه‌ی خیلی کلان خواهد بود که فرد مسلمانی را مسیحی نمایم.

گفتم: که اگر میل داشته باشی با هم چای و یا قهوه‌ی بنوشیم و موافقت نمود، با هم به قهوه‌خانه‌ی که در آن نزدیکی بود رفته و درباره موضوع دوست داشتنی من (ادیان و اعتقادات) صحبت نمودیم.

من بیشتر صحبت می‌نمودم و در اثنای صحبت به سخت‌ترین وجه به اسلام حمله نمودم.

دوستی و تأثیر پذیری

و دانستم که او (مسلمان) خوب گوش می‌گیرد، آرام و با وقار است و تا اندازه‌ای نیز خجالتی و اتفاق نیفتاد که سخنم را قطع نماید، محبّت او در قلبم جای گرفت و با خود تصوّر نمودم که اگر کوشش نمایم می‌تواند مسیحی خیلی خوبی باشد اما

نمی دانستم که اراده‌ی پروردگار چیز دیگری را خواسته است و من خود شکار این مرد مسلمان خواهم شد.

با خوشحالی موافقت نمودم که با این مرد مشغول به کار شوم و حتی با هم چند سفر داشته باشیم، در هنگام سفر و یا هر فرصت مناسب دیگری از عقاید و ادیان مختلف صحبت نمودیم و من هر چند گاهی برایش کیست‌ها (نوارهای) دعوتی و تبلیغی می‌دادم تا در باره مفهوم پروردگار، معنای زندگی و هدف از خلقت انسانها، در باره پیامبران و غرض از بعثت ایشان چیزهای را در ذهن او جایگزین سازم و او نیز از معلومات و تجربه‌های خویش من را مستفید می‌گردانید.

در یکی از روزها خبر شدم که محمد (دوست مسلمان من) از منزل خویش برای چند روزی به مسجد منتقل می‌شود، نزد پدرم رفتم و برایش گفتم: اگر امکان دارد دوست من در خانه‌ی ما و با ما زندگی نماید و اینطور می‌توانیم در هماهنگی و پیشبرد کارها بیشتر با هم مساعدت نمائیم، و اگر من مسافرت نمودم او در منزل بماند.

پدرم موافقت نمود و محمد نزد ما و در خانه ما سکونت اختیار کرد و من هم طبعاً دوستان مبشر و کشیش خویش را که در ایالت تکزاس و مرزهای مکزیک مشغول دعوت و تبلیغ به مسیحیت بودند، به خانه آورده تا محمد را به مسیحیت داخل نمائیم.

یک واقعه

یکی از دوستان مسیحی من که دعوتگر نشیطی نیز بود و همیشه نوشته‌ها و جزوه‌های از مسیحیت را در بین مردم پخش می‌نمود دچار مریضی قلب شد و در

شفاخانه «ویتیرانس»^(۱) بستر شد، من در هر هفته چند مرتبه به ملاقات او می‌رفتم و هر دفعه محمد را نیز همراه خود می‌بردم و پیرامون مسأله «عقائد و ادیان» با هم به گفتگو می‌پرداختیم، اما دوست من که مریض بود نمی‌خواست هیچ چیزی در باره اسلام بفهمد و اصلاً اهمیت نمی‌داد.

در آن اطاق مریض دیگری نیز خوابیده بود که در یکی از روزها کنار بستر او رفته و از اسمش پرسیدم. گفت: اهمیتی ندارد که اسم من چی است. گفتم: از کجا هستی؟ گفت: از ستاره مشتری. با خود گفتم: من در بخش امراض قلبی هستم یا در بخش امراض عقلی!

دانستم که شخص دچار افسردگی شدید بوده و احساس تنهایی می‌کند و احتیاج به کسی دارد که با او صحبت نماید.

در باره ذات پروردگار با او صحبت کردم و قسمتی از داستان حضرت یونس در «عهد قدیم انجیل»^(۲) را برایش خواندم که چگونه پروردگار او را برای هدایت قوم مبعوث نمود اما قومش او را تکذیب کردند...

خلاصه‌ی داستان را برایش اینطور بیان کردم که ما هیچگاه نمی‌توانیم از مشکلات فرار نماییم و پروردگار همیشه بر ما احاطه دارد.

بعد از اینکه سخنانم به پایان رسید آن شخص از من از بابت بد اخلاقی‌اش معذرت خواست و گفت که تحت شرایط روحی سختی قرار دارد و می‌خواهد

1- بیمارستانی در ایالت تکزاس مخصوص کارمندان قدیمی دولت.

2- قابل یاد آوری است که کتاب مقدس مسیحیان (انجیل) به دو بخش؛ عهد قدیم Old testament و عهد جدید New testament تقسیم شده است.

چیزهای را اعتراف نماید، من گفتم: من وظیفه ام شنیدن اعتراف‌های مردم نیست و نه هم اینجا کلیسا است.

گفت: می‌دانم و من خود یک کشیش کاتولیک هستم.

من تعجب نمودم و با خود گفتم چطور خواستم یک کشیش را موعظه نمایم! او ادامه داد که از مدّت دوازده سال به عنوان مبشر و دعوتگر در جنوب و وسط امریکا، نیویارک و منطقه مکزیک خدمت کرده است... و بعد از اینکه از شفاخانه رخصت شد برایش پیشنهاد کردم که با من در منزل ما سکونت نماید؛ چرا که قصد داشتم از هر جانب محمد را احاطه نمایم، و او هم قبول کرد.

با کشیش جدید در باره اسلام صحبت نمودم، او چیزهای زیادی از اسلام می‌دانست و برای اوّلین بار برایم گفت: کشیش‌های کاتولیک در باره‌ی اسلام معلومات زیادی دارند حتی که شهادت دکترای خویش را در باره اسلام می‌گیرند. بعد از اینکه به منزل آمدیم هر شب بعد از غذا با هم می‌نشستیم و در باره ادیان و عقائد صحبت می‌نمودیم.

اختلاف اناجیل

پدر من نسخه «انجیل ملک جایمز^(۱)» را با خود می‌آورد، من نسخه‌ی «مراجعة^(۲)» را با خود داشتم، همسر من نسخه دیگری از انجیل داشت و جالب اینکه کشیش کاتولیک نسخه کاتولیکی با خود حمل می‌کرد که با انجیل‌های در دست داشته ما فرق‌های اساسی و کلیدی داشت، و همین طور پروتستان‌ها نسخه‌های دیگری دارند.

ما بجای اینکه محمد را قانع بسازیم که اسلام را ترک کند، بیشتر وقت ما صرف این می‌شد که کدام یک از نسخه‌های انجیل صحیح است. و هر یک از ما ادعای صحیح بودن نسخه دست داشته خویش را کرده و بقیه اناجیل را تحریف شده می‌دانست.

طرح یک سوال، قرآن واحد!

یک شب که در باره نسخه‌های انجیل بحث و مباحثه می‌نمودیم سوالی به ذهنم رسید و از محمد پرسیدم: در طول 1400 سال که از نزول قرآن گذشته، شما چند نسخه (متفاوت) قرآن دارید؟

محمد با خونسردی جواب داد که: قرآن فقط یک قرآن است و هرگز کوچک‌ترین تغییری در آن رخ نداده است؛ بلکه آنگاه که نازل شد صدها صحابه‌ی پیامبر خدا آن را حفظ نمودند و در کشورهای مختلف نشر و پخش شد و هزاران

مسلمان بدون کوچکترین خطا و یا اشتباهی این کتاب مقدس را حفظ نمودند و همین طور با تواتر (حفظ در قلب ملیونها مسلمان و نوشته شده در ملیاردها نسخه) به ما رسیده است.

من از شنیدن این مسأله خیلی تعجب نمودم؛ چرا که لغتی که انجیل به آن نازل شده اصلاً در این وقت کسی آن را نمی داند و نسخه های اصلی انجیل نیز گم شده است و اما قرآن به همین سادگی به اینها رسیده و زبان عربی هم بدون کدام تغییری هم اکنون در بین ملیونها نفر صحبت می شود!!

نماز بدون موسیقی!

در این هنگام کشیش کاتولیک از محمد خواست اگر امکان داشته باشد او را به مسجد ببرد تا کیفیت عبادت مسلمانها را مشاهده نماید، و پس از اینکه برگشتند من از عبادت مسلمانها و شعائر مذهبی شان سوال نمودم، کشیش گفت: مسلمانها را مشاهده نمودم به حضور پروردگار نماز خواندند و پس از آن مسجد را ترک نمودند. گفتم: از مسجد بیرون شدند بدون اینکه برنامه ی موسیقی و غیره داشته باشند؟! گفت: بلی.

و پس از گذشت چند روز یک بار دیگر کشیش مسیحی از محمد خواست او را به مسجد ببرد، اما این مرتبه مثل دفعه ی قبل زود برگشتند و ما تا نصفه های شب انتظار نمودیم و پریشان شدیم که حادثه ای برای آنها رخ نداده باشد.

کشیش را نشاختم!

نیمه‌های شب آنها آمدند، چون دروازه را باز کردم محمد را شناختم اما آن شخص دیگر را ابتدا نشناختم... لباس و کلاه سفیدی پوشیده بود... بلی! او چه کسی جز کشیش پروتستان می‌تواند باشد؟!

برایش گفتم: جناب کشیش مسلمان شدی؟

گفت: الحمد لله که به اسلام مشرف شدم.

به اطاق خود رفتم، من و همسر در باره‌ی اسلام صحبت نمودیم و دانستم که زن من نیز تمایل قلبی شدیدی به اسلام پیدا کرده و می‌خواهد مسلمان شود. به اطاق محمد رفتم و او را از خواب بیدار نمودم، از او خواستم بیرون رفته و کمی با هم قدم بزنیم.

تا نزدیک نماز فجر با هم صحبت و مناقشه نمودیم، آخرین شکوک و شبهاتی را که در ذهن داشتم بی‌محابا عرض نمودم. در این هنگام به یقین کامل دانستم که اسلام تنها دین حق بر روی زمین است و نوبت این رسیده که من نیز وظیفه ام را انجام داده و بیش از این خویشتن را از حق محروم نگه ندارم.

لحظات خیلی عجیبی بود، توجّه بفرمائید! شخص دعوتگر و نشیطی چون من که زندگی ام را برای پخش و نشر مسیحیت وقف نموده بودم، مسیحیت را ترک کرده و برای همیشه به دینی که از همه بیشتر از آن نفرت داشتم داخل شوم!

بلی دین اسلام! که تبلیغات همگانی رسانه‌های غربی بر خلاف آن گوش جهانیان را گر کرده، و دعای شب و روز راهبان و کشیش‌های مسیحی با تلاشها و ثروت‌های این حکومت‌ها بر علیه آن می‌باشد.

بار الها! هدایت‌م کن

به باغیچه‌ی پشت منزل مسکونی رفته و در آنجا پیشانی ام را به خاک (به جانب قبله مسلمانها) گذاشتم و با چشمان اشک آلود و حالت عجز و التماس و زاری از خدای بزرگ خواستم مرا به دین حق راهنمایی فرماید، پس از لحظاتی سرم را بالا نمودم.

در آن هنگام فرشتگان را ندیدم که از آسمان پائین بیایند و نه هم روشنائی دیدم و نه صدائی شنیدم و نه هم کبوتران سفید رنگ را دیدم؛ اما تغیر خیلی عجیبی در درون خویش احساس نمودم، از گذشته‌ی سیاه و تاریک به تاریکی کفر و شرک با گذراندن وقت در ناروا و حرام خواری سخت پشیمان شدم و افسوس خوردم، وبه آینده‌ای روشن و زیبا به زیبائی اسلام و تابنده چون طلوع آفتاب از شرق مطمئن شدم.

اسلام، دین زیبائی‌ها

به اطاق خود باز گشتم، غسل نموده و لباس جدید و سفید رنگ پوشیدم (چونکه می‌خواستم زندگی جدید و تازه‌ای شروع نمایم).

ساعت حدود یازده ظهر در مقابل دو شاهد که یکی کشیش سابق معروف به «پدر پیتر جاکوب» و دیگری «محمد عبد الرحمن مصری» مرد مسلمان و متعهّدی که باعث هدایت ما شده بود، شهادتین را به زبان آوردم «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله» و پس از لحظاتی همسر من نیز ایمان آورد، اما به حضور سه شاهد که من شاهد سوّم بودم.

پدر من هنوز محتاط بود و به موضوع به دیده شک می‌نگریست، و بعد از چند ماه او نیز ایمان آورد و همراه ما به مسجد می‌رفت.

اما اطفال ما: آنها را از مدارس نصرانیها بیرون کرده و به مدارس اسلامی داخل نمودیم.

آنها پس از گذشت چند سال، بیشتر قرآن کریم را حفظ نمودند و تعلیمات شیوا و زیبای اسلام را فرا گرفتند.

و این تنها ما نبودیم که به اسلام پیوستیم بلکه تعداد زیادی از کشیش‌ها و روحانیون مسیحی را می‌شناسم که بعد از تحقیق و مطالعه در باره‌ی اسلام، به این دین مبارک داخل شده‌اند که از آنجمله محصلی که در فاکولته (دانشکده) تعمید در تکزاس درس می‌خواند و اسمش «جو» بود، را دیدم که مسلمان شده است، او علّت اسلام آوردن خویش را مطالعه و تدبّر در قرآن کریم بیان کرد.

و همچنین شخصی را می‌شناسم که پس از اینکه هشت سال به حیث کشیش کاتولیک در افریقا به دعوت مسیحیت پرداخته بود مسلمان شد و اسم خویش را «عمر» گذاشت و هم اکنون مقیم ایالت تکزاس امریکا است.

و خواهشمندم به این سایت‌های انترنیتی^(۱) زیر داخل شده و معلومات خویش را در باره‌ی اسلام و مسیحیت بیشتر نمائید و هم چنین اگر خواستید، با ما در تماس شوید:

www.IslamTomorrow.com

www.ShareIslam.com

www.GodAllah.com

www.ProphetofIslam.com

www.IslamCode.com

www.IslamAlways.com

www.IslamNewsRoom.com

www.ChatIslam.com

www.WatchIslam.com

www.HearIslam.com



رد شبهات ملحدین



no-atheism.net



[islamway1434](https://www.facebook.com/islamway1434)



[no_atheism](https://www.t.me/no_atheism)



[no_atheism](https://www.instagram.com/no_atheism)



[asteira](https://www.asteira.com)

http://www.55a.net/firas/arabic/?page=show_det&id=348&select_page=

14

http://www.55a.net/firas/german/index.php?page=show_det&id=5

برادر شما

یوسف استیس

رئیس اتحادیه‌های دینی مسلمانان ایالات متّحده امریکا.

سخن اخير

خواننده محترم، برادر عزيز خواهر گرامی!

هدف از تحرير و ترجمه‌ی مطلبی که خدمت شما عرض شد، این نبود که داستانی را ذکر کنیم و از خواندن آن چند لحظه لذت ببریم؛ بلکه غرض اصلی و مهم اینست که با غور و فکر به این سرگذشت نگریسته و بیندیشیم که چطور یک خانواده معروف و قدیمی در مسیحیت بلکه خانواده‌ای که همه اعضای آن کشیش و یا اعضای پرشور کلیسای ارتدوکس بودند به همراه یک کشیش کاتولیک به یکبارگی راه و رسم اجداد و روش مشرکانه مسیحیت را ترک گفته و به آغوش و به رحمت اسلام می‌پیوندند.

آفرین بر چنین انسان‌های شایسته‌ای که پس از سالها مطالعه، تحقیق و مباحثه مذهب گمشده خویش را یافتند و به آن گرویدند و خویشان را از عذاب اخروی رهانند، ان شاء الله.

و صدها نفرین و مرگ بر انسان‌های کودن، بیسواد و خود فروخته‌ای که بدون از تحقیق و مطالعه و فقط برای مفاد زود گذر دنیوی به ادیانی داخل می‌شوند که هوشیاران و چیز فهم‌های اروپائی و امریکائی از آن ادیان و مذاهب در گریز می‌باشند.